

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

۰۴ مارچ، ۲۰۲۴

حامد نوید

شناخت فرهنگ و ساختار اجتماعی افغانستان در آغاز ادوار تاریخی

قسمت اخیر

در اوج اقتدار محمد رضا شاه پهلوی مفکوره ایران بزرگ با بودیجه هنگفتی بخورد ملت ایران و کشورهای منطقه داده شد، و بودیجه اختصاصی دیگری در اختیار تعدادی از خاورشناسان و نویسندگان غربی قرار گرفت تا مفکوره ایران بزرگ را در بنیاد های اکادمیک کشورهای غربی به اساس اسطورهای حماسی شاهنامه فردوسی رنگ تاریخی ببخشند.

البته اصطلاحاتی بنام «ایران» و «توران» در اسطوره های حماسی شاهنامه فردوسی آمده که نمیتوان تاریخ یک خطه بزرگ را بالای آن بنا کرد. هر چند شاهنامه فردوسی را بخاطر جنبه افسانوی آن نمیتوان منحیثیک متن کاملاً تاریخی حساب کرد، اما با این وصف فردوسی خود میان سرزمین های ایران و فارس فرق گذاشته، چنانچه در مود مرگ یزدگرد اول چنین گفته است:

چو در دخمه شد شهریار جهان

ز ایران برفتند گریان مهان

همه پاک در فارس گرد آمدند

بر دخمه یزدگرد آمدند

ازینرو برای مطالعه ژرفتر اصطلاح «ایران» باید دید وجستجو کرد که مراد از خطه ایران در نزد فردوسی و نویسندگان همعصر او کدام سرزمین بوده است؟ آیا کشور ایران امروزی بعد از سال ۹۳۵ یا جای دیگری؟

در این شکی نیست که اصطلاح ایران همانا تلفظ ریشه یافته از اصطلاحات باستانی «آریاورته» در ریگویدا، «آریانا و یجه» در اوستا و «آریانا» در اسنادموتق تاریخی یونانی میباشد. بخصوص پس از دوره فتوحات اسکندر مقدونی در قرن چهارم پیش از میلاد اصطلاح «آریانا» که بیشتر به

جغرافیایی فعلی افغانستان اطلاق مییافت در معتبر ترین اسناد تاریخی یونانی و رومن ذکر یافته در حالیکه در تمام این متون کهن ساحه بیشتر ایران امروزی بنام پرسیس Persis یعنی فارس یاد گردیده که همانا (Persia پرسیا) بزبان انگلیسی و (پرس Pers) به زبان فرانسوی و «الفرس» به زبان عربی تلفظ میگردد.



از سوی دیگر در حالیکه اصطلاح «آریانا و یجه» *Airyanem Vaejah* بحواله اوستا و «ایرانویز» به تلفظ پهلوی تمام سرزمین های شمال و جنوب هندوکش را در بر میگرفت، اما در سده دوم پیش از میلاد به نقشه های بر میخوریم که کلمه «آریانا» بیشتر به ساحه گسترده از کابل، پروان، لوگر و ننگرهار تا زابل، بستان، فراه، نیمروز، غور و هرات اطلاق یافته است. گرچه در هنگام پایه گذاری دولت مستقل یونان باختری بدست ایوتو دومیس Euthydemus و سپس دیوتودس اول Diodotos I در سال ۲۳۰ ق.م آریانا، یا امپراتوری یونان باختری-Greco-Bactrian Kingdom وسعت بیشتری داشت و از حوزه سند تا ماورای آمو را احتوا میکرد، اما در نتیجه تضعیف دولت مقتدر یونان باختری در نیمه سده دوم بعد از کشته شدن اکرادیتیس Eucratides شاه یونان باختری بدست هولیکلیس Heliocles در حوالی سال ۱۴۵ ق.م و تأسیس دولت «هلنستیک کابل» و سپس باسقوط شهر اکراتیه (آی خانم) آخرین پایگاه شاهان باختری در سال

۸۰ ق.م توسط اقوام یوشی، (اجداد کوشانی ها)، ساکه های شمال، سیتی ها و قبایلی که از ماوراء آمو می آمدند، نفوذ شاهان یونان باختری در ناحیه بدخشان، تخار، بلخ، جوزجان و فاریاب کمتر گردید و بسیار امکان دارد که مراد از ساحه «توران» در شاهنامه فردوسی همانا ساحه باختر و ماورای آن در شمال رود آمو بوده است. اما بطور یقین سرزمین تاریخی «آریانا» یا «ایران» عهد اسلامی حوزه تمدنی گسترده از کابلستان تا هرات بوده است؛ و از همین جهت اکثر وقایع اصلی شاهنامه در همین ساحه اتفاق افتاده و قهرمانان بخش های نخستین شاهنامه از همینجا



برخاسته اند.

اگر به نقشه بالا نظری بیافکنیم متوجه میگردیم که خاک ایران کنونی نیز به ناحیه پارتیا (پرتوه) کرمانیا (کرمان) پرسیس (پارسه یا فارس) تقسیم میشد و مناطق شمالغرب ایران امروزی تحت تسلط ارمنها و جزء امپراتوری روم بود، و در جنوب آریانا گدورسیایا بلوچستان امروزی قرار داشت. از سوی دیگر از نگاه جغرافیای فیزیکی نیز فلات فارس (خاستگاه هخامنشیان و ساسانی ها) شامل فلات آریانا یا یا به قولی فلات ایران نمیگردد.

سرزمین پارسه یا فارس در غرب کوههای زاگروس جزء فلات هموار عربستان به شمار میرود. در دوره های قبل از اسلام مرزهای شرقی ایران امروزی، یعنی دشت نمکسار (کویر)، دشت لوط و همچنان اراضی بایر شمال کرمان حد فاصل طبیعی میان فلات آبخیز آریانا و فارس میباشد.

همچنان از نگاه فرهنگی حوزه تمدنی عیلام باستان بخش از مدنیت بین النهرین در ساحل خلیج فارس بشمار میرفت که فرهنگ هخامنشیان بر اساس آن تمدن پارینه بنا یافته بود.

ازینرو پیکره های سنگی تخت جمشید، مربوط به دوره هخامنشی ها شباهت تام به آثار مدنیت بین النهرین دارند. این تداوم و نفوذ فرهنگی، بابلی ها، سومری ها و کادها بر فرهنگ فارس تا دوره ساسانی و سقوط آن دولت با ورود سپاه اسلام دوام داشت.

بعد از سال ۱۹۳۵ هنگامی که رضا شاه پهلوی اسم کشورش را از فارس به ایران تبدیل نمود، نویسندگان ناسیونالیست ایرانی چون سعید نفیسی، محمدعلی فروغی و سیدحسن تقی‌زاده اصطلاح «عجم» را بمعنی «ایرانی» بکار بردند و ترجمه نمودند و بخورد خاورشناسان غربی دادند که کاملاً تعبیر نادرست است. چون تمام مردمانی که در ساحه گسترده از دجله تا سند و کاشغر میزیستند، همه "ایرانی الاصل" نبودند. حتی در ایران نیز اقوام زیادی مانند ترکها، آسوری ها، کلیمی ها، ازبکها، ایلخانی ها و اعراب ساکن اهواز درخوزستان از قرن‌ها زندگی دارند که همه به اصطلاح معمول در آنکشور "ایرانی الاصل" نیستند و زبان فارسی نیز یگانه زبان موجود در آنجا نمی باشد؛ چون بنا بر پالیسی شناختن زبان فارسی منحصیث یگانه زبان رسمی ایران زبانهای دیگرمانند، ترکی، لری، عربی، مکرری، سنگسری، کردی، ساسی، بلوچی، و امثال آن از رشد و شناخت بازمانده اند.

درین رابطه باید نگاه کوتاهی به دواصطلاح «اختراع شده» آسیای مرکزی فارسی شده "Persinate Central Asia" و "جوامع فارسی شده" Persianate Societies نمودکه توسط دسته ای از پژوهشگران ایرانی و مارشال هادگسن Marshall Goodwin Simms Hodgson آمر شعبه شرق شناسی و مطالعات اسلامی یونیورستی شیکاگو در دهه شصت و هفتاد با پشتیبانی مالی دولت ایران رویکار آمد تا تمام دست آوردهای ادبی و هنری عصر غزنویان، سلجوقی ها، تمیوریان، امپراتوری مغلی هند، بخشهای شرقی ترکیه یعنی روم سلجوق، تمدن خوارزمشاهان در اورگنج واقع در ترکمنستان امروزی و مدنیت غنامند ترکیه در عهد سلاطین مقتدر عثمانی را به اساس فتوحات شاهان هخامنشی و ساسانی بخشی از قلمرو "ایران بزرگ" و پاره ئی از فرهنگ ایران باستان قلمداد کنند؛ در حالیکه مردمان ماوراءالنهر، خراسان و سیستان شاهان پارس را جز متجاوزین بیگانه چیز بیشتری نمی پنداشتند و همواره در برابر آنها می‌زمیدند. چنانچه مقاومت ملکه تهموریس فرمانروای ماسکاتها علیه کوروش هخامنشی که منجر به قتل او بدست ملکه ماسکاتها شد، و مبارزات شاهان یفتلی در برابر تجاوزات بهرام گور و کشته شدن فیروز اول ساسانی توسط اخشنوار فرمانروای یفتلی در سال ۴۵۷ میلادی شاهد این مدعاست.

در آغاز ادوار اسلامی طوریکه قبلاً ذکر یافت واحد های اداری خراسان و سیستان به اساس تقسیم بندی خلیفه سوم پدید آمده بود، اما در سده های مابعدی، بخصوص پس از ظهور ابومسلم خراسانی (۷۱۸-۷۵۵ میلادی) و سپس در دوره زمامداری سامانیان برخاسته از بلخ و عصر فرمانروایی غزنویان از نگاه فرهنگی بنام خراسان یاد گردید.

در هنگام زمامداری خلفای اموی و عباسی از قرن اول تا سوم هجری ساحة خراسان *Xwarāsān* شامل مرو، نیشاپور، هرات، مارگو، مارجه (مرغاب)، نیشایا (فاریاب تا نواحی تاشکند) و گسترده فرهنگی باختر، یا بلخ باستان میگشت. در شمال شرق بلخ منطقه تخارستان قرار داشت که از نگاه اداری بدخشان نیز شامل آن بود. اعراب سرزمین های شمال رود آمو را بنام ماوراءالنهر یاد میکردند که خوارزم به سمت غرب آن قرار داشت. البته این تقسیمات بیشتر به دلایل اداری به میان آمده بود، اما از نگاه فرهنگی خراسان ساحة بزرگتری را، بخصوص پس از دوره سامانی ها و عهد غزنویان احتوا میکرد. یعنی بخشهای از ماوراءالنهر و ساحة گسترده از دامنه های پامیر تا هرات، مرو و نیشاپور را دربر میگرفت؛ و در جنوب کهساران هندوکش از کابلستان تا زابل، غزنه، کندهار، زمین داور و زرنج یا سیستان تاریخی شامل آن میگشت.

این ساحة وسیع که درحقیقت همان گسترده تمدنی آریانی پیش از اسلام بود و افغانستان در قلب آن واقع است، در سده هژدهم و آغاز قرن نهم ساحة اصلی امپراتوری درانی را تشکیل میداد.

خطه تاریخی ایکه زمانی بنام خراسان یاد میشد اکنون میان کشورهای آسیای مرکزی، ایران و قسماً پاکستان تقسیم گردیده، اما ساحة بیشتری آن هنوز در داخل جغرافیای امروزی افغانستان قرار دارد.

در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در زمان اقتدار رژیم پهلوی دولت ایران تصمیم گرفت تا ولایت شمال شرقی یعنی پارتیایا پرتوه باستان را که توسط اقوام پارتیایا پارتیایا بر خاسته از باختر (ارشک و خلفش تیرداد باختری) اداره میشد، بنام «آستان خراسان» یاد کند، و با این نامگذاری، به زعم خودشان خراسان شرقی، گسترده از هرات و مرو تا بلخ و خوجند و سمرقند را بخشی از سرزمین های از دست رفته " شاهنشاهی ساسانی" اعلام نمایند. این تصمیم ذیرکانه دولت ایران که به منظور تاریخ سازی و مهر تصاحب زردن بر داشته های فرهنگی و نوابغ ادبی و علمی این ساحة، مانند حکیم ابو علی سینای بلخی، رابعه بلخی، حضرت مولانا جلال الدین بلخی، رودکی سمرقندی و بسی بزرگان دیگر گرفته شده بود، مورد انتقاد عالمانه مورخ شهیر افغانستان جناب میر غلام محمد غبار قرار گرفت. رساله اعتراضیه مستند جناب غبار در رابطه به نامگذاری خراسان غوغای را در ایران برپا کرد، و دولت ایران علیه این رساله به وزارت خارجه افغانستان شکایت رسمی نمود. اما دولت محافظه کار وقت افغانستان بجای پشتیبانی از مرحوم غبار، او را مورد تهدید قرار داد. مراد از این سخن این بود که فقط گوشه ای از خراسان تاریخی در خاک ایران امروزی قرار دارد و تمام این ساحة بزرگ جزئی از آن کشور نیست.

بحوالهٔ مرحوم پوهاند حبیبی خراسان از نگاه داشتن معادن طبیعی، رودهای پرآب و راه های تجارتی میان هند، ماوراءالنهر و چین از یکسو، و طبرستان و فارس از سوی دیگر سرزمین مرفه و غنماندی بحساب میرفت. از نگاه فرهنگی خاستگاه و پرورشگاه سبک ادبی خراسانی در قرون سوم، چهارم و پنجم هجری بود. این ساحةٔ تاریخی در اوایل ادوار اسلامی نیز چنانچه از ویرانه های قصورو دژهای عظیم آن پیداست، منطقهٔ متمدن و آبادانی بوده و با آمدن حسن بصری به سیستان نخستین مسجد اسلامی بنام مسجد جامع آدینه در شهر زرنج اعمار گردید. ازینرو بسیار محتمل است که الفبای عربی نخست درین ساحة مروج گردیده باشد.

از آنجای که در مطالعات تاریخ هنر تحولات فرهنگی اجتماعات انسانی از نگاه سبک، زیبایی و بازتاب عقاید و افکار انسانها در پدیده های هنری مطرح است نه نسل و نژاد آدمی، این موضوع به دلیلی عنوان گردید تا فراورده های زاده از استعداد و قدرت خلاقهٔ جوامع بشری از اصطلاحات عمومیت گرایانه و نادرستی مانند «جهان ایرانی»، «جهان عرب» و امثال آن که زادهٔ افکار نژاد گرایانهٔ اروپای آغاز قرن بیستم است، مبرا بوده و مورد استفادهٔ ابزاری قرار نگیرد.



نقشهٔ جغرافیای تاریخی ساحةٔ گسترده از مرزهای غربی چین تا فلات عربستان